

شهید محمد اکبری



از بشارت علی
سازمان جامع سرواران و هزارتخمید استان بوشهر

نام پدر	سهراب
تاریخ تولد	۱۳۳۹/۱۲/۱۰
محل تولد	بوشهر - دشتستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۰/۰۷/۱۰
محل شهادت	آبادان
مسئولیت	فرمانده گروهان
نوع عضویت	پاسدار
شغل	پاسدار
تحصیلات	دیپلم
مدفن	خیارزار

زندگینامه

زندگینامه شهید

گامتان کوه را فروتن می کند

جاویدالانر محمد اکبری فرزند سهراب در تاریخ ۱۳۳۹ در روستای خیارزار دشتستان متولد شد ، تحصیلات ابتدایی خود را در خیارزار و راهنمایی و متوسطه را در شهر شبانکاره به اتمام رسانید ، و موفق به اخذ دیپلم گردید . سپس به شیراز نقل مکان نمود و در همان جا به عضویت رسمی سپاه پاسداران پذیرفته شد. ایشان به ندای رهبر کبیر انقلاب لبیک گفته و راهی جبهه های حق علیه باطل گردید و به عنوان فرمانده گروهان در عملیات ثامن الائمه و شکستن حلقه حصر آبادان شرکت جسته ، که پس از رشادتهای فراوان و بی نظیر در مورخه ۱۰/۷/۶۰ جاویدالانر گردید

وصیت نامه

پیام پاسدار : محمد اکبری

خدا تو خود آگاهی خمینی این یار راستین حسینی و فرزند زهرا و ناب محمدی است و من هم میدانم و شهادت به حقانیت راه او میدهم و آنچنان کنارش خواهم ماند تا که آخرین سرمایه‌ام را به خاطر زمان الهی او عرضه کنم و اما ، ای گهواره جهان آنچنان باش تا در موقع بیداری بخوانند تو ای گهواره جهان آن چنان بجنبان گهواره را ، که فرزندان خمینی و یاران حسینی در آن آرام بخوابند .

به امید پیروزی اسلام بر کفر

مصاحبه

شهید به روایت مادر

اینجانب مادر جاویدالاثر محمد اکبری فرزند سهراب اکبری هستم. فرزندم در سال ۱۳۳۹ در خانواده‌ای فقیر دیده به جهان گشود و زندگی آبرومندانه خود را در روستای خیارزار آغاز کرد. در سن ۶ سالگی به مدرسه پانهاد و آغاز به تحصیل کرد. از همان اوایل ۶ ساله بودن، خود و دین اسلام را شناخت هدف، آرمانها و ایده‌های خود را مخفیانه در سپر سینه‌اش همچون نهالی کاشت تا به سن جوانی رسید، عرصه وجودش بیدار و فریادی در سینه‌اش برخاسته شد که گانوی خانواده خود و منطقه خیارزار را بیدار کرد فریاد بانگ محمدیش را با مراجعه به کتابهای قرآن و اسلام پذیرفت و با اهدا کتابهایی به دوستان و اطرافیان خود و ارشاد آنان در جامعه تاریک آن زمان لریزه بر اندام طاغوتیان آنان انداخت. زندگانی خود را از اوان جوانی تا زمان انقلاب در پرتوی اسلام پشت سر نهاد. زمانی که زنگ انقلاب به صدا درآمد با شنیدن صدای آن فریاد حسین زمان را به قلب انقلاب نشاند، و با مشت گره کرده خود فرشته نجات بخش مردم ایران را از تبعیدگاه دژخیمان و جلادان نجات داد. در سال ۶۰، در شکست حصر آبادان شرکت کرد. در این عملیات بود که سینه خود را آماج گلوله‌های دژخیمان و شیاطین قرار داد و امر حق را لبیک گفت و نام سرور و سالار شهیدان را با سرخی خون خود زنده کرد. اینک من به عنوان یک مادر که فرزندم نام شهید گمنام به خود گرفته، افتخار می‌کنم که علی‌اکبری دیگر در آغوش حسین (ع) جای گرفت. خواهشی که من مادر شهید از دوستان فرزند گمنامم، و همچنین از خواهران دینی منطقه خیارزار و سایر نقاط دیگر دارم این است که، سینه سوزان ما را در نظر گرفته و حرمت خون شهیدان جنگ و کربلای ایران را نگهدارند.

خواهران حجاب اسلامی خود را حفظ نمایند، زینب‌وار در جامعه زندگی کنند و مردان ما هم حسینی‌گونه

باشند و حرمت خون عزیزان ما را حفظ نمایند. اسلام را روز به روز تبلیغ کنند تا یاد آنان همیشه مانند هسته‌ای که در درون خاک می‌روید آشکار باشد.

خاطرات

خصوصیات و خاطرات جاویدالآثر از زبان خانواده

اخلاق و رفتاری که در خانواده داشت آن قدر خوب بود که فقط خدا می‌داند. اینقدر با خدا و خوب بود که چنین اخلاقی را ندیده بودیم. در ایام نوجوانی مؤدب و با مهربانی صحبت، در همه امور چه دینی - سیاسی ما را راهنمایی می‌کرد. همیشه قرآن می‌خواند. هر شب تا صبح فقط به دعا خواندن می‌گذراند بخصوص دعای کمیل و دعای توسل. در اوقات بیکاری کتابهای شهید مطهری و دیگر کتابهای مفید دینی را می‌خواند در همه امور ما را راهنمایی می‌کرد بخصوص نهی از منکر می‌کرد. مردم را در رژیم گذشته بر علیه شاه ترغیب می‌نمود.

در اخلاق نمونه بود. دوست نمی‌داشت که در خانه خود یک شب غذای خوبی یا کاملی داشته باشد. همیشه می‌گفت کسانی هستند که ضعیف‌ترند به آنها برسید هر ضعیفی هر کجا باشد به او سر می‌زد و به او کمک می‌کرد خلاصه در اخلاق اسلامی نمونه کامل بود.

در رژیم گذشته در سنین ابتدائی از اول اخلاق شایسته داشت. روح مبارزه در وجودش همچو شعله آتش در فوران بود. بابرپائی راهپیمایی شعارهای انقلاب را به مردم یادآوری می‌نمود. و بچه‌ها را همه دور خود جمع کرده و با سخنرانی آنها را آگاه می‌نمود. در رژیم گذشته با پخش اعلامیه و شعار روی دیوارها بطور شبانه، فعالیت انقلابی می‌کرد. قرآن و احکام و کتابهای مفید اسلامی را درس می‌داد و پیشاپیش صف راهپیمایی کنندگان همیشه جوش و خروش داشت.

همچنین با منافقین و گروه‌های ضد انقلاب همیشه درگیری داشت و در چندین مرحله در شیراز از ناحیه دست زخمی شد. در طول جنگ بخاطر خدمت شغل پاسداری را انتخاب کرد و می‌گفت: بهترین شغلی که به ندای حسین زمان گوش بدهد و عمل کند پاسداری از دین و مملکت اسلامی است چون مثل زمان حسین شهید ما باید امام امت را یاری کنیم و به ندای رهبر گوش دهیم و عمل کنیم.

آرزو داشت که همه مردم یک صدا و متحد شوند و بر علیه ستم و زورگویان قیام کرده و دست آمریکا، شوروی و رژیم اشغالگر قدس را از حریم کشور اسلامی کوتاه کنند. بلکه به همین منظور و بخاطر دفاع از ناموس مسلمین راهی جبهه حق علیه باطل گردید.

خاطره

تمام دوران زندگی محمد برای من خاطره است لحظه لحظه زندگی کوتاه پسر من پر از خاطرات تلخ و شیرین است. در سال ۱۳۶۰ در شیراز زندگی می کردیم، یک روز صبح از خانه خارج شدیم، دیدیم که به شهید رجایی توهین شده است فوراً محمد عزیزم یک قوطی رنگ فشاری برداشت و آنرا پاک کرد و نوشت: مرگ بر بی حجابی، مرگ بر منافق.

راوی: مادر شهید



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران